

در روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۲۷۸ ، در روزنامه وقایع اتفاقیه ، و بدین شرح منتشر گشت :

هو

### اعلان نامه دولتی

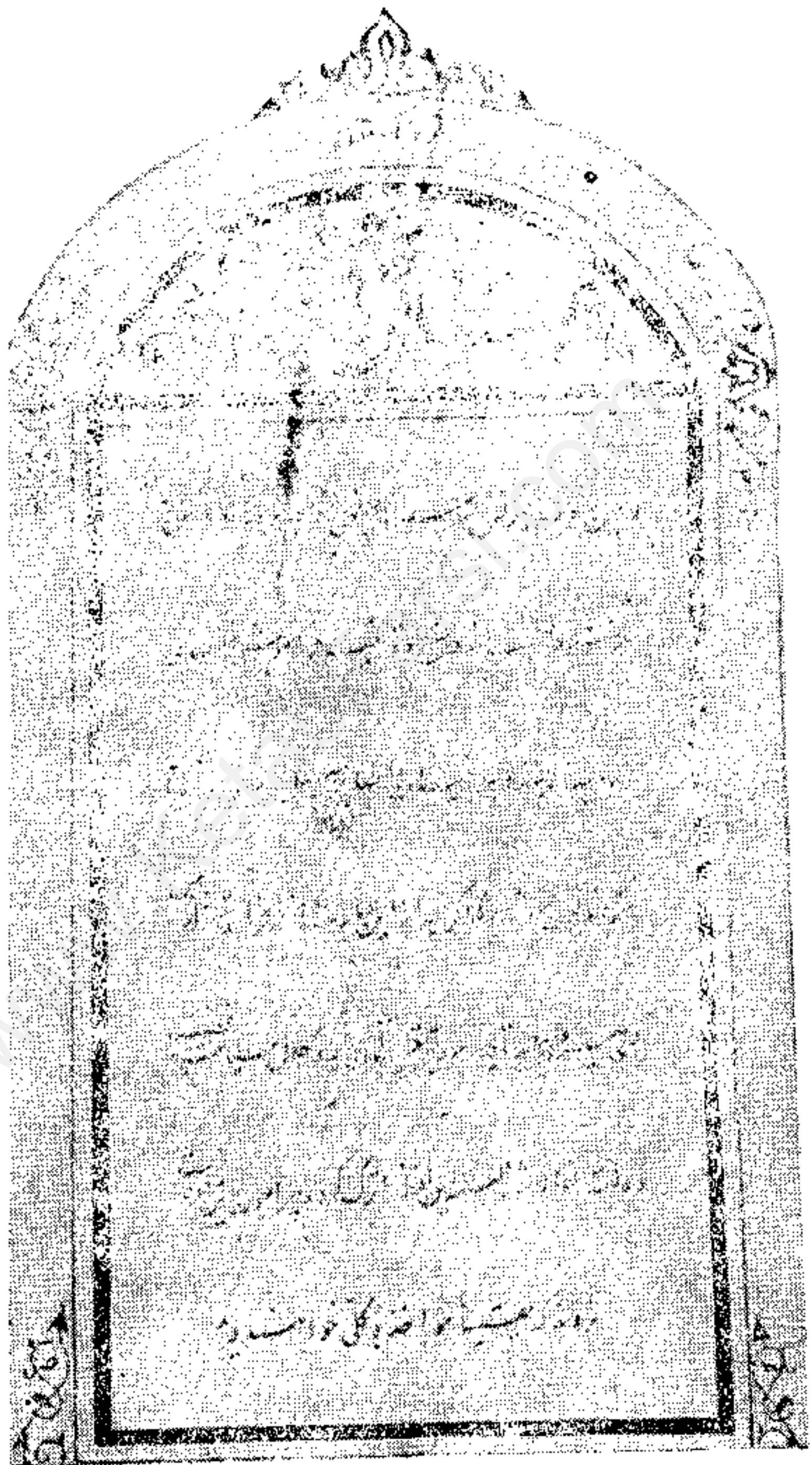
«در این روزها به عرض رسید که بعضی از اجامره و اوباش شهر، گفتگو و صحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه‌های یورپ می‌کنند ، و به ترتیب آن ، اظهار میل می‌نمایند ، لهذا صریح حکم همایون شد ، که اگر بعد از این ، عبارت و لفظ فراموشخانه از دهن کسی بیرون بیاید - تا چه رسد به ترتیب آن - مورد کمال سیاست و غضب دولت خواهد شد . البته این لفظ را ترك کرده پیرامون این مزخرفات نروند ، که یقیناً مؤاخذة کلی خواهند دید.»

این اعلان، فراموشخانه را تعطیل و شاهزاده جلال‌الدین میرزا را خانه نشین کرد و تحت نظر قرارداد . میرزا یعقوب ، پدر ملکم ، از ایران تبعید شد ، و ملکم نیز دو سال بعد به دستور میرزا محمد خان سپهسالار ، از تهران به بغداد تبعید گردید . ولی گویا حاکم عثمانی او را از بغداد اخراج کرده به اسلامبول فرستاد .

خروج ملکم و پدرش از ایران ، سبب شد تا عده‌ای از اطرافیان او دستگیری یا نفی بلد یا خانه نشین شدند . شدت فشار درباریان و دولتیان تا آنجا رسید ، که سالها بعد هم اعضای فراموشخانه از اینکه بگویند به فراموشخانه می‌رفتند، وحشت داشتند و حضور خود را در محفل مذکور تکذیب می‌کردند .

محمدحسن خان اعتماد السلطنه ، در نامه‌ای به میرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم ، اشاره به فراموشخانه ملکم نموده چنین می‌نویسد :

«... این رهبان معتکف لندن ، اولاً چه مایه دارد که باید اقوال



اورا به منزله وحی منزل من السماء تصور کرد ، ثانیاً چه دولتخواهی در راه مملکت و سلطنت از او دیده شده که به ترهات او باید دل بست ، گاهی ایجاد فراموشخانه در ایران می کند و اساس جمهوری که لازمه فراماسونری است در ایران فراهم می آورد ، و مدتهای مدید شخص سلطنت و نفس دولت و چندین هزار نفر از آحاد و افراد ملت را در زحمت و تزلزل می اندازد<sup>۱</sup>»

### جمهوریت

میرزا ملکم و پدرش چون سالها در دربار قاجاریه آمد و شد می کردند و درباریان را خوب می شناختند ، بیش از همه از مظالمی که می شد اطلاع داشتند. او گرچه، به طور علنی، هیچ گاه خود را موافق با حکومت جمهوری نشان نمی داد ، اما هر گاه فرصتی به دست می آورد ، درباره جمهوری مطالبی عنوان می کرد . چنانکه هنگامی که درباره فن حکومت سخن می گوید، اقسام حکومتهای جهان، منجمله جمهوریت، را توصیف و تشریح می کند . ملکم می نویسد :

«... در هر قومی که از حالت وحشی بیرون آمده است ، لامحاله يك حكومتی هست . حکومت چند ترکیب مختلف دارد . هر گاه در يك طایفه حکومت کل در دست يك نفر باشد ، و اجرای حکومت در خانواده آن حکومت موروثی باشد ، ترکیب آن حکومت را سلطنت می گویند. و اگر حکومت يك طایفه موافق يك قرار معین، نوبت به نوبت، به اشخاص منتقل شود ، ترکیب آن حکومت را «جمهوری» می نامند . پس از اینکه ملکم رساله « دفتر تنظیمات » را در اصلاح حکومت

(۱) نقل از مجموعه آثار ملکم ، مقدمه (له) .

## تبعید ملکم

ایران به شاه عرضه داشت، این خود مقدمه تحریک دشمنان و مدعیان او شد...»<sup>۱</sup>

مسئله جمهوریت در لژ فراموشخانه ملکم نیز عنوان می شده. به نظر ابراهیم بدایع نگار: «... و او به صورت همی نمود که این سلطنت و رویت ملک داری که از دیرگاه رسم معهود و عادت مألوف ایران بوده است، و با فرط غلبه و شمول اقتدار در مال و ناموس بندگان خدای به واجب و نا واجب حکم می رانده اند، و خوضی فرموده اند، از سنن عادلانه خارج است و به بدیهه عقل و برهان شریعت محذور، و همی گفت بر یاسای بیشتر از ممالک اروپا، آیین جمهوریت بایست نهاد، و آحاد حشم را بر تفصیل مراتب و تفاوت مناصب در حقوق مملکت و حدود سلطنت مشارکت بایست بود...»<sup>۲</sup> با وجود اتهام صریحی که بدایع نگار بر ملکم وارد می کند، مع هذا ملکم هیچ گاه به طور علنی، مسئله جمهوریت را در ایران عنوان نکرده، ولی علیه سلطنت دیکتاتوری و حکومت مطلقه و مستبدانه اشارات فراوانی دارد.

## تبعید ملکم

میرزا ملکم خان به دنبال پدرش در

سال ۱۲۸۰ هـ (۱۸۶۳ م) به حالت تبعید

به بغداد فرستاده شد، ولی پاشای بغداد

به باب عالی نوشت که او را از آنجا اخراج کنند. باب عالی نامه ای به میرزا حسین خان مشیرالدوله، سفیر ایران در عثمانی، نوشته از او خواست تا موجبات اخراج «... این آدم مفسد را» که «... وجودش در عراق عرب

(۱) فکر آزادی، ص ۹۵

(۲) سیاستگران دوره قاجار، ص ۱۴۶.

## میرزا ملکم خان

موجب اختلال خواهد شد...<sup>۱</sup>» فراهم آورد.

ملکم از بغداد نیز رانده شد و بدون خرجی و حیران و سرگردان به اسلانبول به میرزا حسین خان پناه آورد. مشیرالدوله، او را استمالت کرده و در نامه‌ای به ناصرالدین شاه نوشت:

«... ملکم می‌گوید مجلس فراموشخانه را به امر و دستور شخص ناصرالدین شاه باز کردم و راپورتش را هر روز به حضور همایون می‌دادم، بعد از مدتی ایشان به فسخ و لغو مجلس قرار گرفت و امر به حرکت من فرمودند...<sup>۲</sup>»

میرزا حسین خان اظهارات ملکم را عیناً در نامه‌ای منعکس نموده، و از وزیر امور خارجه در این باب استفسار کرده، و وزارت امور خارجه در جواب سفیر ایران نوشت:

«... اعلیحضرت همایونی سرسوزنی از ملکم مکرر نیستند...<sup>۳</sup>» از بدو ورود ملکم به اسلانبول، تانوشتن نامه میرزا حسین خان به تهران و وصول جواب وزیر امور خارجه ایران، او برای پیدا کردن کار و شغل مناسبی که بتواند شکم خود را سیر کند، به دربار و دولت عثمانی پناه برد، و حتی گفته‌اند: که در روزنامه‌های استانبول شروع به فحاشی و هتاک‌های علیه دولت ایران کرد.<sup>۴</sup> و تقاضای تابعیت دولت عثمانی را نمود.

ابراهیم تیموری می‌نویسد: «... ملکم در استانبول به ایران و ایرانی بنای بدگویی و فحاشی را می‌گذارد، و گویا مدتی ترك تابعیت ایران را می‌کند...<sup>۵</sup>» روشن است که نویسنده در این باره تردید داشته و

(۱) نامه میرزا حسین خان به وزارت خارجه، ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۲۸۶ - آرشیو راکد وزارت امور خارجه ایران.

(۲) سیاستگران دوره قاجار ص ۱۲۸.

(۳) ایضاً، ص ۱۲۹.

(۴) رهبران مشروطه، جزوه ۲، ص ۱۲.

(۵) عصر بی‌خبری، ص ۶۴.

## مذهب ملکم و پدرش

مأخذی ذکر نکرده، و نوشته خود را با «گویا» ذکر می کند، بنابراین نمی توان نظریه متزلزل او را صحیح دانست. به هر حال ملکم در این مدت با محافل مطبوعاتی و ادبی و سیاسی پایتخت عثمانی رابطه پیدا کرد و با کامل پاشا و عالی پاشا آشنا شد. آنان که کلهایی در حق او نمودند. ملکم بعضی از رساله های خود، از جمله رساله «رفیق و وزیر» را در همین اوقات تنظیم کرد.

علاوه بر اینها به عقیده نخستین نویسنده شرح حال ملکم «... این موقع را در زندگانی او به منزله نقطه ضعف دانسته و گفته اند، وقتی در استانبول رخت اقامت افکند از کیش اسلام که سالها در ایران پیروی کرده بود دست برداشت<sup>۱</sup>...»، او «اظهار ترسایی نمود و زنا ربست و دوباره حاج<sup>۲</sup> پرست شد، و یا آنکه کلاه بلند پوست ایرانی را از سر برداشت، و فینه کوتاه عثمانی بر سر نهاد، و ترک تابعیت ایران را اراده کرد، تا ترکان به او شغلی رجوع کنند<sup>۳</sup>...» حال که سخن از دین و آیین ملکم به میان آمده بدنیست در این باره قدری بیشتر بررسی شود:

## مذهب ملکم و پدرش

درباره دین و مذهب ملکم، سخنان  
گوناگونی گفته اند. شهرت دارد که  
پدرش مسلمان شده<sup>۴</sup> و ملکم را نیز بدین

اسلام در آورده بود. اما خان ملك ساسانی، به نقل از گزارش هفته اول

(۱) مجموعه آثار ملکم، مقدمه (ی).

(۲) صلیب، چلیپا - فرهنگ فارسی معین.

(۳) مجموعه آثار ملکم، مقدمه (ی).

(۴) میرزا یعقوب در سال ۱۲۹۸ هـ (۱۸۸۰ م) در استانبول در گذشت. معتمدالدوله در سفرنامه حج، درباره به خاک سپردن او به آیین اسلام، چنین می نویسد: ←

جمادی الاولی ۱۲۸۱ سفیر ایران در اسلامبول، می نویسد:

«... يك روز به میرزا حسین خان خبر می دهند، که ملکم خان برای ازدواج با هانریت، دختر اراکل بیک ارمنی، معروف به توپچی باشی بطریق خانه آرامنه، رفتند، از مسلمانی به قانون دین مسیح ابا و استغفار کرده و به آیین عیسوی در آمده در شب یکشنبه ۲۹ جمادی ۱۲۸۱ در کلیسای ایا- استفانوس مراسم نکاح را به قانون مذهب عیسوی انجام داده است.»

میرزا حسین خان ملکم را احضار کرده و می گوید، سالیان دراز بود دعوی مسلمانی کرده با خود من به مشاهد متبرکه عراق به زیارت آمدی، و در معابد و مساجد مسلمانان نمازها کردی، حالا به قانون اسلام مرتد می شوی و تکلیف مشکل خواهد شد.

ملکم خان در جواب می گوید، که من همیشه معتقد به این مطلب بودم که امور دنیا بسته به عقل و تدبیر است، لیکن امروز می گویم که کارهای دنیا بسته دست تقدیر می باشد، و تقدیر برای من این طور پیش آورده است. « با وجودی که خان ملک ساسانی، و گزارش رسمی سفیر ایران او را از مسلمانی بوی می دانند، با این حال نویسنده «مجموعه آثار ملکم»

---

← ... پنجشنبه نهم ربیع الاول ۱۲۹۸ ... امروز جناب معین الملک (حسین خان مشیرالدوله) مرا با اجزا وعده گرفته بود .. وقتی که آنجا بودیم، خبر فوت میرزا یعقوب خان، پدر میرزا ملکم خان، رسید. صحبت از خدمت او شد. جناب معین الملک می گفتند میرزا یعقوب خان مذهب شیعه را اختیار کرده بوده است، و سمیت نموده او را در قبرستان مسلمانان دفن کنند ... نویسنده تاریخ بهداری ایرانیان می نویسد،

« وقتی که ملکم خان در ایتالیا مقیم بود، میرزا یعقوب خان در اسلامبول بدرود زندگی گفت، و او را در مقبره آرامنه دفن کردند. پس از اطلاع میرزا- ملکم خان از فوت پدر، به اسلامبول رفته و نبش قبر پدرش را کرده، او را به مقبره مسلمانان نقل داد.»

۱) سیاستگران دوره قاجار، ج ۱، ص ۱۲۹، به نقل از گزارش میرزا حسین خان به وزارت خارجه ایران، شماره ۸۸، هفتم جمادی الاولی ۱۲۸۱.

## مذهب ملکم و پدرش

او را مسلمان دانسته ، و حتی از نظر اصول هم او را پیرو دین اسلام می‌داند .<sup>۱</sup>

از همه مهمتر اینکه، ملکم خان در سال ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) که سمت مستشاری میرزا حسین خان را داشت، کتابی در احوال و بیان اقوال حضرت رسول اکرم محمد بن عبدالله «ص» تألیف می‌کند، و در مقدمه‌اش اشاره به مراحل سیر و سلوک خویش تا گرویدن به عقیده اسلام می‌نماید . محیط طباطبائی می‌نویسد :

«مخالفین او هم از اعتراف به اینکه اظهار مسلمانی می‌کرده ناگزیر بوده‌اند، ولی به او نسبت می‌داده‌اند که در این ادعا صادق و ثابت نبوده است، به هر حال آنچه که مورد اقرار خودش و قبول موافق و مخالف اوست، تظاهر ملکم به دیانت اسلام می‌باشد...»

در میان مناقشه موافقان و مخالفان مسلمانی و عیسویت ملکم خان، دکتر فریدون آدمیت، عقیده دیگری درباره‌اش ابراز می‌کند، که از هر جهت جالب است. ایشان ملکم را پیرو دین انسانیت می‌داند، و معتقد است که او در ترقی جامعه انسانی با روح بزرگ بین‌المللی و نظر جهانی‌بینی می‌نگریست. آدمیت می‌نویسد:

«... آنچه مسلم و مهم است این است که ملکم مردی آزادفکر و در امور دینی صاحب وسعت صدور معتقد به مدارا و بردباری بود. اساساً آزادفکری و سازگاری در عقاید دینی از اصول تعالیم آدمیت بود، و در این طریقت اهل مسجد و کنشت و بتخانه و کلیسا جملگی برابر بودند، ولی در تحلیل روانی ملکم باید گفت ارمنی بودن و سابقه نصرانیت او ، عقده روحی در او ایجاد کرده بود. خاصه چون مروج تجدد خواهی و مدنیت اروپایی بود، برای اینکه حربه تکفیر مخالفان خود را کندگرداند،

۱) مجموعه آثار ملکم مقدمه (ک، ج) .

۲) همان مأخذ، مقدمه (ک)



در تحریر ایش کوشش فراوان می کرد که افکار ترقی خواهی و عدالت اجتماعی را بامبانی دینی تطبیق دهد...<sup>۱</sup>» در حالی که موافقان و مخالفان در مسلمان بودن او شک می کنند، درباره لحظات بعد از مرگش و انجام تشریفات دینی نیز عقاید و نوشته های گوناگون وجود دارد. ناظم الاسلام کرمانی درباره مرگش می نویسد:

«در سال ۱۳۲۶ در روم، پایتخت ایتالیا، پس از آنکه وصیت نمود که مرا بر حسب آیین مسلمانان کفن و دفن کنید، بدرود زندگی گفت، و از این دارفانی به دار باقی شتافت...<sup>۲</sup>» در حالی که خان ملک ساسانی که در مراسم تشییع جنازه اش حضور داشته چنین می نویسد:

«طبق وصیتی که ملک کرده بود، جسد او را سوزانیدند و خاکسترش را به ورثه اش تحویل دادند...<sup>۳</sup>» در میان عقاید و نظرات گوناگون، اظهار نظر قطعی درباره دین میرزا ملکم خان مجاز نیست، بدین علت قضاوت نهایی را به خود خواننده واگذار می کنیم.

## مشاغل دولتی

پس از وصول نامه وزیر خارجه به  
میرزا حسین خان مشیرالدوله، چون  
مضمون نامه برائت ملکم را نشان

می داد، سفیر ایران به او پیشنهاد کرد تا با سمت قونسول ایران به مصر برود. گرچه ملکم بدین مسافرت راضی نبود، و میرزا حسین خان نیز در نامه ای که در ۴ رجب ۱۲۷۹ (۱۸۶۲ م) به وزارت خارجه نوشته، در باره اش می نویسد:

(۱) فکر آزادی، ص ۱۰۴.  
(۲) تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۲۶.  
(۳) سیاستگران دوره قاجار، ج ۱، ص ۱۴۵.

## مشاغل دولتی

«... در خدمت پوولتیک، به مراتب زیاده استفاده حاصل می‌توان کرد»<sup>۱</sup> با این حال او در جمادی الثانی ۱۲۷۹ به مصر رفت. پس از مدتی که او در مصر مقیم بود، مخالفانش در تهران شایع کردند که او ده هزار تومان از اسماعیل پاشا خدیو مصر انعام گرفته است.<sup>۲</sup> ناصرالدین شاه از این خبر که به او دادند سخت برآشفته و دستور احضار او را به اسلامبول به میرزا حسین خان داد. ملکم در ۱۲۸۲ به اسلامبول برگشت.

میرزا حسین خان برای اینکه او را راضی نماید، و از مراکز تحریکات دربار عثمانی علیه ایران جدا کند، به وزارت امور خارجه پیشنهاد کرد تا به جای حسنعلی خان امیر نظام گروسی که عازم تهران بود، به عنوان شارژدافر در پاریس گماشته شود، ولی وزیر خارجه با این پیشنهاد موافقت نکرد.

مشیرالدوله پیشنهاد دیگری برای ارجاع شغل به او کرد، و در نامه ۴ رجب ۱۲۷۹ به وزیر خارجه نوشت:

«... از جانب خود همین قدر می‌دانم که هر نوع مأموریتی به او التفات بفرمایند در هیچ صورت برای ایران پشیمانی نخواهد شد...» با وجودی که میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک، وزیر امور خارجه، با ملکم مخالف بود و یک بار نیز موفق شد که حقوق و مقرری او را قطع کند، با این حال چون میرزا حسین خان مشیرالدوله به او مهربانی فراوان کرد و او را لایق خدمت می‌دانست، لذا تا سال ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) ملکم به عنوان مستشار سفارت ایران در اسلامبول منصوب شد.

در سال ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م) که میرزا حسین خان مشیرالدوله به صدارت ایران رسید، ملکم را به تهران احضار کرد و منصب «مستشار صدارت

۱) بایگانی را کد وزارت امور خارجه.

۲) مجموعه آثار ملکم، مقدمه (ی).

عظمی» را به وی داد. ملکم در این مقام تلاش کرد تا رساله «مجلس تنظیمات حسنه» که می توان آن را اولین طرح «مجلس شورا» دانست اجرا کند. با وجودی که شاه و صدراعظم با او در این راه موافق بودند، با این حال وی به علت مخالفت کهنه پرستان موفق به انجام و اجرای نظراتش نشد. ملکم سپس در صدد ایجاد «بانک ملی» برآمد، ولی در این راه هم شکست خورد، زیرا هیچ یک از سرمایه داران و رجال و شاهزادگان ثروتمند حاضر به سرمایه گذاری در بانک نشدند، و در خزانه دولت هم پول کافی برای انجام این مهم نبود. تلاشهای او سبب شد تا صدر اعظم برایش لقب «ناظم الملک» و نشان «تمثال همایون» درجه اول بگیرد.

در این هنگام میرزا حسین خان مشیرالدوله تصمیم گرفت شاه را به اروپا ببرد تا مظاهر تمدن قاره پیشرفته و عقب افتادگی ایران را به وی نشان بدهد. برای تهیه سفر شاه به اروپا میرزا ملکم خان را در ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) با سمت وزیر مختاری به لندن فرستاد تا مقدمات سفر شاه را آماده کند.

ناصرالدین شاه در این سفر قرارداد اعطای امتیاز تأسیس بانک، و کشیدن راه آهن، را به منظور اتصال دریای خزر به خلیج فارس که به وسیله میرزا حسین خان مشیرالدوله مقدماتش فراهم شده بود، با کمک میرزا ملکم خان امضاء و به «بارون ژولیوس روتر» تبعه انگلیس واگذار کرد. گرچه در این سفر شاه از ملکم راضی شد، ولی این خوشحالی شاه را می توان اولین اشتباه سیاسی ملکم دانست. زیرا اگرچه او مستقیماً در انعقاد قرارداد روتر دخالت نداشت، و مسئولیت واگذاری امتیاز را شاه و صدراعظم به عهده داشتند، و دو بیست هزار لیره رشوه را شاه و صدراعظم گرفتند، و مقداری از آن را به ملکم و سایر همراهان دادند، با این حال گناه ملکم در انعقاد این قرار داد سنگین است. به خصوص که حتی لرد کرزن استعمارگر بزرگ انگلستان عقیده دارد «...یک چنین

## مشاغل دولتی

امتیاز عظیم و بیسابقه يك بخشش نامه بود از طرف کشور ایران، و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته بود این بازی را به آخر برساند، نه تنها شاه ایران مات شده بود، بلکه تزار روسیه هم به جای خود میخکوب می شد.<sup>۱</sup>

سرهنری راولینسن<sup>۲</sup> انگلیسی نیز می نویسد:

«وقتی که این امتیاز به طبع رسید، و در دنیا منتشر گشت، و دیده شد که دارای این مزایای بیشمار است، و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحتی سرتاسر ایران به دست انگلیسها افتاده است، هیچ کس قادر نبود این موضوع را پیش بینی کند که روزی يك چنین امتیاز مهمی به دست یکی از اتباع دولت انگلیس بیفتد. علاوه بر تمام خطوط راه آهن ایران، و تراموای که انحصار آن تا هفتاد سال به بارون رویتز واگذار شده بود، تمام معادن ایران نیز، جز معادن طلا و نقره و سنگهای قیمتی، در اختیار صاحب امتیاز قرار گرفت. بعلاوه گمرکات و آبیاری اراضی و احداث قنوات و کانالها به رویتز واگذار گردیده بود»<sup>۳</sup>

گرچه شاه و صدراعظم این امتیاز را - که در حقیقت واگذاری مملکت ایران به رویتز بود - با خوشحالی به صاحب امتیاز واگذار کردند، ولی همینکه خبر آن به ایران رسید، قبل از اینکه قافله فرنگه رفته ها به ایران برگردد، مقاومت قاطبه مردم علیه «واگذاری سرتاسری ایران به انگلیسها» آغاز گردید. در این جنبش روشنفکران، روحانیان، بازاریان و حتی شاهزادگانی که از این نمد کلامی نصیبشان نشده بود، همه یکصدا شدند. در مبارزه ای که آغاز شد سفارت روس در تهران نیز بی دخالت نبود، و هرچه می توانست در تحریک احساسات عمومی علیه امتیاز انجام می داد.

(۱) ایران و مسئله ایران ص ۲۷

(۲) Rawlinson

(۳) به نقل از عصر بی خبری، ص ۱۱۹

## میرزا ملکم خان

همینکه شاه و همراهانش به بندر انزلی رسیدند، از همانجا مخالفت و مقاومت آغاز گردید، و سرانجام دیکتاتور مطلق العنان ایران ناچار شد، امتیاز را باطل و بی اعتبار تلقی کند. این پیشامد، لطمه شدیدی به حیثیت سیاسی و اجتماعی عاقدین امتیاز از جمله ملکم وارد کرد، و گویانکه سهم او در امضای قرارداد کمتر از دیگران بود، ولی به هر حال او نیز از نظر مردم مقصر شناخته شد.

میرزا ملکم خان، برای جبران ستمی که در گناه امضای امتیاز داشت، در دوران سفارت لندن کوشید تا خدماتی به شاه و مملکت ایران بنماید. گرچه پرونده‌های این دوره از مأموریت ملکم در لندن، در وزارت امور خارجه ایران منظم نگهداری نشده است، با این حال گزارشهایی که او در موارد مختلف به وزارت امور خارجه و صدراعظم داده، بسیار جالب و خواندنی است. این گزارشها و نامه‌ها که به طور پراکنده در پرونده‌های مختلف ضبط و نگهداری می‌شود، نشان می‌دهد که سازمانهای دولتی در آن زمان چقدر گرفتار بی‌نظمی و انحطاط و پستی بوده‌اند.

از امتیاز «روپتر» تا «لاتاری» ۱۳۰۶-۱۲۹۰ (۱۸۸۹-۱۸۷۳ م)  
میرزا ملکم خان چند خدمت ارزنده نموده، و گزارش جالب به وزارت خارجه، شاه، و صدراعظم داده است.

علاوه بر این در پرونده‌های ملکم، تعدادی گزارش درباره کارهایی است که در پایتخت جریان داشته، و شاه و دولت از او استمداد کرده‌اند. از جمله داستان مسکوک مسی و نیکی و به اصطلاح آن ایام «پول سیاه» است که مدتها بازار ایران را فلج کرده بود، که اینک به اختصار درباره آن سخن می‌گوییم:

## داستان پول سیاه

صرافی و بانکداری ایران، با تمام قدرت و توسعه‌ای که در قرن نوزدهم داشت، نمی‌توانست کاملاً از عهدهٔ احتیاجات و نیازمندیهای اقتصاد آن روز ایران برآید. عبور قوافل، کاروانهای تجاری و دادوستدی که در سرزمین ما صورت می‌گرفت، سبب شد که انواع پولهای آسیایی و حتی اروپایی در ایران رواج پیدا کند. در داخل ایران، مسکوک طلا و نقره از روزگاران قدیم، ضرب شده و طبیعت اقتصاد کشور ایران، آزادی رواج مسکوکات را لازم داشت. در سال سی‌ام سلطنت فتحعلی‌شاه ۱۲۰۶ هـ (۱۷۹۱ م) قران نقره، به ارزش یک دهم تومان، ضرب و به جریان گذارده شد، و ارزش شاهی که جزو کوچکترین پول ایران بود، یک بیستم قران معین گردید.



هیئت رسیدگی به حساب ضرابخانه در تکیه دولت



تکیه دولت هنگام رسیدگی به حساب امین الضرب

از این به بعد «پول خرد» و «پول سیاه» از وسایل اولیه زندگانی مردم مملکت ما شناخته شد. در دوران سلطنت ناصرالدین شاه و در سال ۱۲۳۶ هـ (۱۸۵۷ م) پول مس در ایران طبق عیار مخصوص، ارزش خاصی نسبت به پول جهانی داشت. به موجب جدول ضربخانه دولتی :

۲ شاهی مس به وزن ۱۰ گرم، معادل ۱۰٪ یک فرانک فرانسه

« ۱ « ۵ « « ۰.۵٪ « «

« نیم « ۲/۵ « « ۲۵٪ « «

تعیین و اعلام گردید. <sup>۱</sup>

مسکوکات مس، و نیکی، و پول سیاه، در دوران سلطنت ناصرالدین شاه به وضع بسیار بدی گرفتار شد. شاه قاجار ضرب «پول سیاه» را به حاجی محمدحسن امین الضرب واگذار کرده بود. وضع پول

(۱) تاریخچه سی ساله بانک ملی، ص ۱۲

## داستان پول سیاه

سیاه مسی، به جایی رسید که اکثریت ساکنان پایتخت حاضر به دادوستد با پول مسی نمی شدند.

ناصرالدین شاه، عده‌ای از رجال مملکتی را مأمور رسیدگی به وضعیت پول مسی و عملیات امین‌الضرب کرد. در مجلس محاکمه‌ای که تشکیل شد، امین‌الضرب گفت:

«شماها درخانه‌ا، بایکدگر غرض دارید، تقصیر من فقیر کرباس-»



میرزا علیخان امین‌الدوله

(۱) منظور دربار سلطنتی است.



## میرزا ملکم خان

فروش چیست؟ ضرابخانه چند دست گشته است. پول سیاه را که تنها من  
سکه نکردم، دفتر دارد، حساب دارد، من دیگر تکلیف خود را نمی دانم



دست راست : محمد حسن خان اعتماد السلطنه  
نفر دوم : حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله

## داستان پول سیاه

در این مجلس بنشینم، شاه مالك الرقاب است، هر چه دارم ضبط کنند<sup>۱</sup>. گفته‌های او مورد اعتراض شدید محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، ومیرزا علیخان امین‌الدوله، قرار گرفت. چند تن از حضار محکمه از او دفاع کردند، و از جمله امین‌الملک، گناه پول سیاه را به گردن مأموران پست، تلگراف، سربازان، توپچیها و کسبه‌ای که حاضر به قبول پول سیاه نبودند انداخت. ولی سرانجام قرار شد پول سیاه را جمع آوری کنند و از ضرب بیشتر مسکوک مسی جلوگیری گردد. گرچه مجلس مشاوره و محاکمه شاه، امر به توقیف ضرب سکه و جمع آوری پول مسی داد، مع هذا حاجی امین‌الضرب در خفا به ضرب سکه و توزیع آن به وسیله نوکرانش در پایتخت اقدام می‌کرد. ولی این نیرنگ او نیز خیلی زود کشف شده و شاه دستور گرفتن قالبها و آلات ضرب مسکوکات را داد.<sup>۲</sup> پس از این حادثه ناصرالدین شاه در صدد اصلاح ضرب پول سیاه و استفاده از قوانین و مقررات «پول خرد» انگلستان بر می‌آید، و وزیر خارجه نامه‌ای به میرزا ملکم‌خان می‌نویسد. ملکم در جواب وزیر خارجه چنین می‌نویسد :

لندن، به تاریخ ۲۴ ذیحجه ۱۲۹۲، نمره پنجم -

...الآن که می‌خواستم این پاکت را ببندم، پاکت وزارت جلیله، مورخه سوم ذیقعد، که مصحوب چاپار انگلیس فرستاده شده بود، رسید. اگرچه همه مطالب این پاکت را با چاپار اسلامبول، که پنج روز قبل از چاپار انگلیس روانه شده بود، مرقوم فرموده بودند، ولیکن آن جناب امجد، محض احتیاط، که شاید چاپار اسلامبول دیر برسد، باز همان مطالب را با چاپار انگلیس تجدید فرموده بودند. بر این نوع بیداری مدامی، بر این قسم مواظبت کار، بر این حالت خارق عادت، که نه خسته می‌شوید، نه مأیوس می‌شوید، نه فراموش می‌کنید، چه طور تمجید و تشکر نکنیم؟ در میان آن همه گرفتاری، چه طور وقت و حواس پیدا می‌کنید که حتی این نوع دقائق تقویت مأمورین را از نظر رد نمی‌فرمایید. اما حقیقت را عرض می‌کنم، الان تعقل من بر این نقطه، مایه کمال

(۱) خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۹۶

(۲) خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۳۶-۱۳۸.

## میرزا ملکم خان

افسردگی قلب بنده می شود . به خاطر می آورم که خداوند عالم چه همت کار ، چه قوای عجیب ، چه خیالات بلند به سر کار عالی داده ، و همه اینها به واسطه جهالت و اغراض اطراف چه طور معطل و بی مصرف مانده است . این کارها یومیه که الان پیش می برید ، می دانم چه نوع همت و قدرت لازم دارند ، و می دانم که به جای آن جناب اشرف اگر هم ده نفر بیسمارک می گذاشتند ، هر ده نفر در زیر بار مشکلات تهران مضمحل می شدند ، ولیکن بندگان عالی نیز خوب می دانند آن خدماتی که دولت ما حالا احتیاج دارد ، خیلی بعید و خیلی عالیتر از آن جزئیات است که در تهران بر عهده آن جناب امجد گذاشته اند . مقرر فرموده بودید که در باب پول سیاه مجدداً تفصیلی بنویسم ، اما آنچه از مضمون سواد دستخط مبارک همایون فهمیدم ، این تفصیل مجدد را از آن جناب امجد خواسته اند نه از بنده .

هر توضیحاتی که به خاطر برسد ، باز بنده در نوشتن کوتاهی نخواهم کرد ، اما از تحریرات امثال بنده هیچ فایده نخواهد بود . این نوع کارهای تازه در هیچ دولت ممکن نمی شوند ، مگر به همت و به اجتهاد مخصوص وزراء . اگر خیالات صحیح ، به محض بیانات مصنف ، مجرا می شد در دنیا هیچ خیال خوب غیر مجرا نمی ماند . مأموریت و هنر وزراء در این است که خیالات صحیح را به روز و با التماس ، به تدبیر و به اصرار ، بر خلاف مخالفت جهال مجرا بدارند . آن جناب اشرف که به مراتب بهتر از بنده معتقد و جوب این پول سیاه هستند ، باید به حکم دین و به اقتضای دولتخواهی خود ، اجرای این مطلب را بر ذمه خود واجب قرار بدهند . مکرر گفته بازخواهم گفت ، هیچ پادشاهی در دنیا به قدر بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحی فداه ، طالب ترقی و محرك آبادی نبوده است ، اما وزراء ما عوض اینکه به اقتضای وظیفه وزارت خود پیش بیفتند که فلان کار صحیح است و نتایج آن را ما شخصاً بر عهده می گیریم ، یا آن کار صحیح را فهمیده از اول منکر بوده اند ، یا منتهاش به هزار احتیاط خود پرستی نیمه تصدیقی کرده بوده اند به حضور مبارک ، و تمام مسئولیت مطلب را بر عهده خود اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی گذاشته اند . بدیهی است که در آن صورت هیچ پادشاه عاقل نمی تواند بدون تأمل زیر تدابیر غیر معروف برود ، ولیکن هر گاه وزرای ما از روی علم کافی ، مسئولیت تکالیف خود را ، موافق قاعده ، بر عهده خود بگیرند ، چنین حوادثی به وجود نمی آید . ملکم ،

## — توسعه علوم جدید و مبارزه با مخالفان —

ملکم در حمایت از تجدد خواهان و  
مبارزه با مخالفان و کهنه پرستان و  
رواج علوم جدید، نامه‌هایی به وزارت

امور خارجه می‌نویسد. او در باره بسط «علم اقتصاد» در ایران همیشه  
تذکراتی به دربار و دولت می‌داد. در نامه زیر می‌نویسد:  
«در ایران از همه علوم شمه‌ای گفته و نوشته شده بجز علوم اقتصاد  
و سیاست اقتصادی».

او خواهان ایجاد بانک، راه آهن، تأسیس شرکتهای تجاری،  
انتشار اسکناس و گرفتن قرضه از مردم، و همچنین از خارج، برای  
پیشرفت همه جانبه مملکت بود. مبارزه با افکار نو و علوم جدید را  
پیش‌بینی می‌کرد، معتقد بود که تصادم دو نیروی کهنه و نو، امری  
حتمی و طبیعی است. ملکم در گزارش روز ۴ رجب ۱۲۹۲، که از لندن  
به تهران فرستاده، به وزیر خارجه چنین می‌نویسد:

(۱) دکتر فریدون آدمیت می‌نویسد:

«ملکم چاره کار را در این می‌دید، که باید از مدیران و مشاوران و کمیانیهای  
خارجی مدد خواست، و انجام امور را به دست آنها سپرد. اصول طرح ملکم این  
بود، اولاً يك هیئت صد نفری مدیران و مهندسين فنی و متخصصین خارجی به ایران  
خواست، و وزارتخانه‌ها و تشکیلات دولتی را به آنها سپرد، که تحت نظر وزرای  
ایران امور مملکت را انتظام دهند، و آیین جدید مملکتداری را به ایرانیان  
بیاموزند. ثانیاً هزار نفر شاگرد به فرنگستان فرستاد، که تحصیل علوم و فنون  
جدید کنند و آدم بشوند، نه اینکه به قول او دوسه تا زن بگیرند و تهیدست به  
وطن خود بازگردند. ثالثاً پای کمیانیهای خارجی را باید به ایران باز کرد، و  
با اعطای امتیازات اقتصادی، سرمایه‌های خارجی را در ایران به کار انداخت،  
و از طریق احداث راه آهن، ایجاد طرق و شوارع، باز کردن بنادر و رودخانه‌ها بر روی  
کشتیهای خارجی، اصلاح وضع مسکوکات، تأسیس بانک ملی، ایجاد کارخانجات،  
افزایش تولید محصولات صنعتی و فلاحتی، و بالاخره توسعه تجارت داخلی و  
خارجی وسائل احیا و ترقی مملکت را فراهم ساخت...» فکر آزادی، صفحه ۱۵۱.

خداوند گارا ا شش ماه بود که از تهران هیچ خبر نداشتیم با اینکه حالتهای آنجا در نظر من مجسم است و خوب می دانم هجوم مشکلات به چه درجه حواس بندگان عالی رامشبول دارد، از این تأخیر اخبار خالی از تعجب نبودم، چون در این عهد همه جا ظهور حوادث غیر مترقبه خیلی محتمل است. از این سکوت طولانی آن جناب امجد يك خستگی و يك حزن مبهم روح و جسم مرا احاطه کرده بود، تا اینکه تعلیقه بندگان عالی، مورخه ۱۳ جمادی الاولی، پریروز که غره شهر رجب است رسید و تصورات مشعشعش مرا قدری تسکین داد. دیدم حالت همان بود که می دانیم و مطلب همان است که بارها شکافته ایم. بلی، بیکاری خلق، فقر عامه، بی پولی دولت، و خطرات بی پولی، مطلب همین، حالت همین، و درد همین است. و اگر واقعاً هنر و کفایت و دولتخواهی داریم وقت ابراز آن حالا در همین مقام و پرسر همین مطالب است. هر کس يك صفحه از تحریرات بنده را خوانده باشد، می داند که در هیچ مقام و نسبت به هیچ کس متعلق نبوده ام. بلکه همیشه شرط ارادت و معنی ذکری را در صدق تعرض و در ملامت معایب قرار داده ام، به اطمینان این سابقه حالت خود، بدون واهمه از نسبت تعلق، عرض می کنم که قرنها باید تا مثل آن جناب امجد يك وزیر تریت بشود. خداوند عالم در وجود شما بیست صفت بزرگ جمع فرموده، که هر کدامی از برای افتخار يك وزارت کافی است. واللہ به روح حقیقت قسم که اعتقاد من همین است که هنوز شما هم از مراتب قوت خلقت خود خبر ندارید: مزاج سالم، شعور کامل، حافظه بی مثل، تجربه سی ساله، اطلاعات خارجه، ذوق کارهای بزرگ، همت، بیطمعی، مذهب، شاه پرستی، خلق بشاش، غربت وطن، بی قیدی اولاد، عرضه هر قسم ریاست دیگر، خدا و طبیعت به جهت سرشت وجود يك وزیر، بیش از این، چه محسنات جمع بکنند. علاوه بر این امتیاز شخصی، در يك عهد هنر پرور، بر يك نقطه ممتاز، وزیر چنان پادشاه واقع شده اید، که هر بی انصاف و کور بر شرافت و جامعیت و کمالات مقدسشان معترف و متحیر است. با سایر صفات همایون که مثل آفتاب بر همه کس روشن است کار ندارم، شما همین يك نکته را ملاحظه بفرمایید که وجود شما را در میان این همه نوکرها، از جاهای دور چطور پیدا کردند، و به جهت حفظ و ترقی سرکار، چه قدر ایستادگی و نکته دانی به کار بردند، و با آن همه مخالفین با سلیقه و خیالات آن جناب، تا به چه حد همراهی و مساعدت فرمودند. از برای کدام وزیر بیش از این توجه ملوکانه میسر بوده، بهر نکته حالت خود ملاحظه بفرمایید خواهید دید، که خداوند عالم به جهت اجرای کارهای بزرگ، جمیع شرایط وزارت را بر دور سرکار جمع فرموده، چقدر کفران نعمت و چقدر جای

## توسعه علوم جدید و مبارزه با مخالفین

تأسف خواهد بود که این همه حسن اتفاق و این همه مساعدت روزگار را از برای ترقی این عده ، بیحاصل بگذارید . بنده يك حرف بندگان عالی را به هیچ وجه هرگز قبول نخواهم کرد: نشد، نمی‌شد، نگذاشتند، نمی‌گذارند، همه اینها الفاظ لغو و در جنب قدرت شما دروغ‌نالیق است. اگر آن کارهای عمده که اصل مطلب است تا به حال نشده ، بنده سبب اصلی را منحصر به این می‌دانم، که شما آن طور که باید در صدد اجرای آنها نبوده‌اید. می‌فرمایید نمی‌گذارند. آنها حق دارند زیرا که نمی‌فهمند. از هر علم همیشه شمه‌ای در ایران بوده است، اما از علوم اکونومی پولطیک ، که همه تازه و همه محصول این عهد است، در ایران هرگز بویی نبرده است . در تمام کتب ایران لفظی نیست که دایر بر اکونومی پولطیک باشد . هیچ حکیم ایرانی بدون چندین سال درس فرنگی ، هرگز نخواهد فهمید که پول کاغذی، یعنی چه ، و استقراض ملی به چه تدبیر ممکن است . ما اهل ایران قطعاً عقلمان از عقل فرنگیها کمتر نیست ، ولیکن این تقصیر بزرگ را داریم که هنوز فرق عقل و علم را نفهمیده‌ایم . فراشهای وزرای ما دور نیست از مخترع تلگراف عاقلتر باشند، اما جمیع عقلای ما بدون تحصیل علم ابدأ نخواهند فهمید ، که از کلکته تا به لندن چگونه می‌توان حرف زد. بانک و استقراض ملی و راه آهن و ترتیب کمپانی و جمیع فروع اکونومی پولطیک نیز ، همین حکم تلگراف را دارند. چون از فنون و از تدابیر اکونومی هیچ لفظی تحصیل نفرموده‌اند ، به همین دلایل که از این مطالب هیچ لفظی در ایران نبوده است ، لهذا حق دارند که معنی این تدابیر را نفهمند و بر این نوع عرایض ما بخرند . ولیکن ما که بر حقیقت این علوم به هزار دلیل معتقد شده‌ایم و به علم الیقین می‌دانیم که نجات دولت بسته به قبول این تدابیر است ، نباید انکار و عدم علم سایرین را سد اجرای این تدابیر قرار بدهیم. ما هرگز نمی‌گوییم که ما وارد و مالک این علوم هستیم. حرف ما منحصر به این است که این علوم در فرنگستان حی و موجود و اولین اسباب زندگی این عهد شده‌اند . و ما هم باید احکام این علوم را قبول نماییم ، همان طور که چندین سال با مرحوم میرزا آقاخان جنگیدیم که باید تلگراف ساخت، حالا هم باید بجنگیم که راه آهن باید ساخت. همان طور که آن مرحوم با وجود کمال شعور خود، ترتیب تلگراف را از برای ایران مشکل و نامناسب و مایه مرارت می‌دانست ، عقلای امروزه ما نیز بانک و راه آهن را مشکل و نامناسب می‌دانند. اگر آن جناب امجد با آن علم و تجربه که دارند ، سرنوشت این همه خلق و فخرهای این سلطنت بزرگ و نجات این دولت معظم و جمیع امیدهای وزارت خود را ، در مقابل بی‌علمی دیگران، مغلوب و فانی بسازید ، پس فرق کفایت

و بیکارگی ، فرق غیرت و بی قیدی چه خواهد بود؟ عقلای ما هر چه می خواهند بگویند. چیزی که ما باید علی الا اتصال فریاد بزنیم، و شب و روز حواس و قوای خود را صرف اجرای آن نماییم ، این است که بانگ و راه آهن در این عهد از برای ایران شرط حیات شده است ، و خارج از این مقدمات ، هر تدبیر و هر زرنگی و هر پهلوانی که به کار ببریم، بجز مزید فلاکت و هجوم گرسنگی و تمسخر و تقبیح دنیا هیچ حاصل نخواهیم دید - ملکم<sup>۱</sup>

### تملق و چاپلوسی

ملکم به علت دور بودن ممتد از محیط  
تربیتی آلوده شرق، و داشتن تحصیلات  
و اخذ تمدن فرنگی ، سعی داشت و

حتی تظاهر می کرد که از دروغ گویی و تملق پرهیزد . او در بیشتر از نوشته های خود از چاپلوسی و دروغ نکوهش بسیار کرده، و آن را مایه خرابی و نابسامانی کشور دانسته، و در حقیقت نیز حق با او بوده است. گرچه عده ای او را دروغ گو ، حقه باز می دانند ، با این حال او در نوشته هایش همیشه سعی دارد چاپلوسی، تملق، دروغ گویی و حتی دراز نویسی را محکوم کند . بدون تردید چاپلوسی ، یعنی دروغ گویی یکی از خطرناکترین خصایص بشر است ، که نزد هر ملت و در هر سرزمینی ریشه کند مانند موریانه بنای اخلاق جامعه را می خورد، و آن را از پای درمی آورد و به ورطه نابودی می کشاند. تملق دانه ای است که در شوره زار پستی و انحطاط اخلاقی يك قوم می روید، و با آب خودخواهی و هوای بیخبری پرورش می یابد و می بالد و میوه اش در بازار خودکامگی و خود سری عرضه می شود و ، ناگریر نتیجه و بهره ای جز ناکامی و

(۱) پاکت هفتم ، مشتمل بر ۴ نمره، نامه شماره يك . از مجموعه اسناد بایگانی  
راکد وزارت امور خارجه ایران .

## تملق و چاپلوسی

شکست به بار نمی آورد. تملق ماده زهر آگین و دلفریبی است که به دست افرادی شیاد و بدسگال، و در عین حال زرنگ و موقع شناس فراهم می آید، و مردان یا زنان کوتاه فکر با ماسکی که از آن می سازند، چهره زشت اخلاقی خود را می پوشانند، و با نقطه های خالی شخصیت خود را پر می کنند. تملق پيله خوش رنگی است که کرم جهالت آن را می تند، تا پروانه زیبای آزادمندی و روشنفکری را در آن، زندانی و نابود سازد.

تاریخ زندگانی سران و فرمانروایان ملل و ممالک، از نقش نابود کننده تملق نمونه های فراوان به یاد دارد. این نمونه ها به خوبی نشان می دهد که چگونگی چاپلوسان، مانند قارچهای زهری، با هزار نیرنگ خود را به افراد سرشناس و صاحب قدرت رسانده، با تسخیر افکار آنان، سر نوشت کارهای مهم را به دلخواه خود تغییر داده، و یا سیاست يك کشور را دستخوش تزلزل و یا زوال کرده اند.

تملق يك بیماری زیاده طلب است، و کسی که به آن معتاد شد، نه تنها ترک عادت نمی تواند بکند، بلکه هر روز نیز به شنیدن کلمات و دیدن حرکات و سکنات چاپلوسانه حریص می شود، و نیازی به گفتن نیست که وقتی چنین حالتی در کسی پیدا شد، سقوط یا دست کم بدنامی او ناگزیر خواهد بود. چه بسا فرمانروایان که می توانسته اند برای مردم خویش منشأ خدمات بزرگ باشند، اما پنبه دسایس و وساوس چاپلوسان چنان گوش آنان را پر کرده که تا آخر عمر فرمانروایی خود هرگز نتوانسته اند سخن راست و خیر اندیشانه کسی را بشنوند، و تنها هنگامی به خود آمده و بر بیخبری خویش آگاه شده اند، که کار از کار گذشته و همه راههای بازگشت و تنبه به رویشان بسته بوده است.

حقیقت تلخی است، اما قابل انکار نیست که خاورزمین، همواره مهد پرورش تملق و چاپلوسی بوده، و بزرگان این سرزمین غالباً بهترین پرورنده و مشوق چاپلوسان بوده، و نا آگاه از خطرهایی که مآلا در



انتظارشان بوده به این دسته از موجودات پلید میدان می‌داده، و کمبودهای روحی و اخلاقی خود را با سخنان فریبنده آنها پر می‌کرده‌اند .

بدیهی است که هرچه مبنای قدرت روحی و اخلاقی این بزرگان سست‌تر بوده، تأثیر سخن چاپلوسان در آنها بیشتر و بالاتر بوده، و آنان به راحتی بیشتری می‌توانسته‌اند بساط دروغبافی و فریبکاری خود را بگسترند و اندیشه بزرگان را مسموم کنند .

چاپلوسان در کار فریبکاری خود ظرافت و دقت خاصی دارند، و همیشه در ساختن و پرداختن بهترین و شیواترین و مهیج‌ترین عبارات، تردستی غریبی به کار می‌برند، و در گذشته که میدان عمل و سیعتری داشته‌اند، گاه بزرگان یا اشخاصی را که در خدمت آنان به سر می‌برده‌اند، تا مقام خدایی و بالاتر از آن برده و اراده آنان را مافوق اراده و مشیت خداوندی می‌دانسته‌اند .

اینان در برابر اراده يك سلطان، یا امیر، حتی حوادث غیر مترقب را نیز محکوم و مردود شمرده، مدعی می‌شده‌اند که هرچه شخص مورد نظرشان بخواهد همان می‌شود، نه آنچه را که خدا بخواهد یا بر حسب اتفاق پیش آید . و چه بسیار مواقع که حدوث يك بلای آسمانی را نتیجه قهر و غضب سلطان، یا به اصطلاح خودشان «خداوند» دانسته، و یا بر طرف شدن بلایی را از برکت وجود او قلمداد کرده‌اند .

می‌توان گفت که بیشتر خرابی و فساد اخلاقی جوامع شرقی، معلول پیدا شدن چاپلوسان در دربار بزرگان و سران آن جوامع، و نتیجه بدآموزیهای این افراد به آنها بوده است. بدین معنی که در آغاز تملق و چاپلوسی، اساس و اخلاق بزرگان را فاسد و نابود کرده، و بعد مردم به مصداق «الناس علی دین ملوکهم» به جانب این عادت زشت روی آورده و سرانجام به ورطه پستی و انحطاط سرنگون شده‌اند .

اینک به عنوان شاهد در مورد نقش چاپلوسان در دربار بزرگان

## تملق و چاپلوسی

وسران ممالک شرق، به نقل نامه‌ای که ملکم خان به وزیر خارجه نوشته، و در آن به یکی از نمونه‌های جاری و ساری چاپلوسی در دربار پادشاه عثمانی - که نمونه‌های فراوان آن در دربار پادشاه وقت بوده - اشاره کرده است، می‌پردازیم تا خواننده گرامی دریابد که چاپلوسان در دربار بزرگان و سران ممالک شرقی چه نقشهای خرابکارانه و گمراه‌کننده‌ای داشته و دارند :

دلندن ، مورخه ۲۲ محرم ۱۲۹۳ - نمره سیم .

... از مضامینی که عموم رؤسای فرنگستان از اطراف پیر سر دولت عثمانی

می‌زنند ، همین یکی را عرض می‌کنم .

می‌گویند ممالک عثمانی بلا حرف مال سلطان است، و هیچ دولت حق ندارد که آن ممالک را از سلطان بگیرد . اما سلطان هم به هیچ وجه حق ندارد که آن ممالک را از نعمات ترقی این عهد محروم بدارد، و یک قطعه عمده دنیا را از برای دنیا بیحاصل بگذارد، عموم وزرای دول آسیا می‌بایستی این مضمون را بر دیوار کل اطاقهای خود بنویسند، و بهترین جزو دولتخواهی خود را صرف تحقیق این مطالب بنمایند .

یک حقیقتی هست که می‌بایستی متصل در گوش اولیای ما به هزار زبان اعلام بشود، در ایام سابق، از عهد جمشید گرفته تا این اواخر، هر دولت کاملاً مختار بود که مملکت خود را موافق دلخواه خود اداره نماید. بیست سی سال است که این اختیار به کلی از دست دول رفته است. حالاً چه دولت بلژیک، چه دولت فرانسه، و چه دولت روس، به حکم استیلا ترقی مجبور هستند که اوضاع خود را به اندازه و بروفق ترقی اطراف ترتیب بدهند. دیگر نمی‌توان گفت که ملک ملک من است، دلم می‌خواهد بارم را با شتر حمل نمایم، چنانکه چند سال قبل از این، آمدند و به ایران گفتند دیگر نباید اسیر فروشی بکنی . دیگر نباید هیچ کس را شکنجه نمایی. به حکم همان دلایل نیز در یک موقع مناسب می‌روند به خان خوقند می‌گویند، تو دیگر مستحق حکمرانی نیستی. و به سلطان عثمانی می‌گویند، تو دیگر اذن نداری که مالیات فلان ولایت را به میل خود تلف نمایی . بلی و صد بار بلی ، در عهد خاقان مغفور دول خارجه هیچ حق نداشتند که چنین حرفها بزنند، اما چکنیم که در این سی سال ترقی دنیا شرایط زندگی دول را به کلی زیر و زبر کرده است. حال دیگر در دنیا هیچ دولتی نیست که بتواند بگوید من تجارت نمی‌خواهم، من معادن و جنگلهای خود را بیکار می‌گذارم.

من لوازم زراعت را فراهم نمی‌آورم. هر وزیري که بخواهد این نوع استقلال  
عهد سابق را از برای دولت خود حفظ نماید، او جاهل مطلق و کور خطرناک  
است، او مخرب دولت و خائن پادشاه خود است. پارسال سلطان عثمانی در  
حین حرف گفته بود، فلان عمارت را انشاءالله فلان طور خواهم ساخت.  
معمارباشی عرض کرده بود انشاءالله در زمان مثل شما پادشاه چه معنی دارد.  
انشاءالله برای سایر مردم خوب است که از خود قدرتی ندارند، اما  
شما که شاهنشاه هستید، شما که خلیفه روی زمین هستید، همه کار را به  
یک اراده می‌توانید انجام بدهید. انشاءالله دلیل عجز است و تلفظ چنین عبارت  
از برای وجود همایون که جامع جمیع قدرتهاست، به کلی خلاف اصول است.  
سلطان این مضامین را زیاد از وصف، تحسین و آن معمار خائن را حقیقة غرق  
التفات فرموده بود، ولیکن امروز در روزنامه‌های معتبر و در مجالس عالیه،  
وقتی از دولت عثمانی حرف می‌زنند، می‌گویند استقلال سابق عثمانی، سلطنت  
مرحومه عثمانی. والسلام - ملکم

## مقرری سفرای ایران

دریافت حقوق و مقرری سفرای ایران

در کشورهای جهان، خود داستانی

است رقت آور و تأثر انگیز که تا زمان

ورود مورگان شوستر امریکایی و هیئت مستشاران او به ایران ادامه داشت.

در آن ایام دولت ایران در کشورهای روسیه، انگلستان، عثمانی

و فرانسه چهار سفیر دائمی داشت، و در بعضی مواقع نیز سفرایی به

بعضی از ممالک می‌فرستاد، و یا سفرای مقیم را مأمور حفظ منافع ایران

در کشورهای همجوار کشور مقیم می‌کرد.

ارسال حقوق و مقرری و مخارج این سفارتخانه‌ها چنین بود، که

پس از تصویب شاه و صدراعظم و صدور فرمان مربوطه، وزارت امور

خارجه، حواله مبلغی را که می‌بایستی به سفیر مورد بحث تعلق بگیرد،

به شکل (برات وصولی) به نام یکی از مستوفیان ایالات ایران صادر

## مقرری سفرای ایران

می کرد، و مستوفی آن ایالت یا ولایت، چنانچه بودجه ای داشت، وجه حواله را می پرداخت، و در غیر این صورت آن را نکول می کرد. قبل از آنکه برات دولتی حواله شود، سفیر و بانمایند و قوم و خویش او در تهران، می بایست برات صادره را نزد مستوفیان همه ایالات و ولایات که در تهران بودند ببرد، و آنها پشت آن را امضا کنند. این امضاها وقتی زیر براتها قرار می گرفت که اولاً «عزب دفتر»ها، یعنی منشیان و مستوفیان، در دفاتر خود نام برات گیر و حقوقی را که او مثلاً از ایالت دیگر می گرفت، نمی دیدند، و ثانیاً هیچ گونه بدهی از وی در دفاتر مشهود نبود. پس از آنکه همه مستوفیان پشت برات را مهر می کردند، تازه اول بدبختی و ناراحتی سفیر شروع می شد. او مدتی در بازار و در میان اقوام و خویشان خود به جستجوی کسی می پرداخت، که طرف تجارتي در ایالت مورد نظر داشته باشد و بتواند این مبلغ را به وسیله دوست و آشنای خود در آنجا وصول کند. اگر چنین کسی پیدا می شد و امکان وصول برات میسر می گردید، مبلغی تا حدود صدی ۲۵ به عنوان شتلی، بهره، پول چای، پیشکش و غیره، از اصل برات کسر می گشت و بدین ترتیب حقوق جناب سفیر به صورت «قران» نقره، یا «پول سیاه»، و بعدها اسکناس، از ایالتی که برات در آن صادر شده بود به تهران می آمد. و اگر در بین جاده ها و شوارع، پای اسبها، قاطرها، والاها نمی پیچید و این حیوانات بیگناه به اعماق دره کوهستانها پرت نمی شدند، و یا قافله گرفتار دزدان و راهزنان نمی گردید، حقوق و مقرری سفیر سالم به تهران می رسید، و او پس از دادن انعامی به قافله سالار، کیسه های نقره را تحویل می گرفت، و به داخل خانه می برد. اما اگر پول ارسالی دچار حوادث فوق می شد، در این صورت حقوق و مقرری آن سال او از بین می رفت. در سالهای آخر سلطنت ناصرالدین شاه، صرافانی در تهران بود که بعدها لقب «امین السفرا» گرفت، این صراف برات سفرای ایران را با کسر مبلغی

## میرزا ملکم خان

در حدود «تومانی صناع» و یا کمتر و بیشتر، و پس از کسر کرایه حمل از ایالت مورد نظر تا تهران، و مخارج دیگر، نقداً در تهران به سفرا و یا خویشان آنها می‌پرداخت، و بعد این پول به اشکال گوناگون تبدیل به ارز می‌شد. اغلب اتفاق می‌افتاد که دو یا سه سال، برات حقوق و مخارج سفیر و سفارت ایران در خارج صادر نمی‌شد. در این صورت وضع نکبت‌آور جناب سفیر را در مملکت غربت به خوبی می‌توان حدس زد. به همین جهت اغلب سفرای ایران در ممالکی که اتباع ایران زیاد بودند، مثل روسیه و عثمانی، هنگام فروش تذکره، امضای ویزا، گواهی وراثت، گواهی فوت، و شرکت در دعوی تجاری بازرگانان ایران و خارجی به نفع ایرانیان، و یا پیشامدهای دیگر، مبلغی به عنوان «مخارج آبدارخانه» می‌گرفتند. در ممالکی که اتباع ایران وجود نداشته‌اند، سفیر ایران با گرفتن رشوه و مقرری از دولتی که در آنجا مقیم بوده، و یا انجام کارهای تجاری و یا تکیه بر درآمد شخصی، که در تهران داشت زندگی خود را تأمین می‌کرد.

چگونگی صدور و وصول حواله تلگرافی، باپستی از تهران به کشورهای خارج و تبدیل قران ایران به پول مملکت مورد نظر نیز، خود داستان مفصلی دارد که شنیدن سرگذشت‌های سفرا درباره آن خالی از لطف نیست. در بین سفرای ایران در خارجه، میرزا ملکم خان ناظم الدوله، سفیر ایران در انگلستان و بعدها ایتالیا، در نوشتن نامه به وزارت خارجه برای وصول مقرری و مخارج سفارت از همه بی‌باکتر بوده، و مراسلات زنده‌ای به وزیر و گاهی هم به صدراعظم می‌نوشته است، که برای نمونه چند گزارش نقل می‌شود:

د لندن، به تاریخ ۲۱ شهر صفر ۱۲۹۳ - نمره اول

خداوند گارا! سال به آخر رسید و هنوز مقرری این سفارت در تهران

باقی است، تا امروز قریب چهل هزار قرانک از تهران برای این سفارت فرستاده

## مقرری سفرای ایران

شده است . منافعی که از برای مخارج امساله این سفارت مجبوراً داده و می‌دهم ، و پول نقدی که خرج تلفرات کرده‌ام ، و آن جزئی تنخواهی که به صاحب‌منصبان این سفارت رسانده‌ام ، هر گاه حساب بفرمایند خواهند دید که از همه بابت ، امسال کمتر از دو هزار تومان به بنده رسیده است . چه حسنی خواهد داشت که مادلایل این تأخیر را بیان نمایم . سبب این تأخیر ، خواه در لندن باشد ، خواه در طهران ، خواه در ینگی دنیا ، نتیجه آن ، در فرنگستان سفیر ایران بی‌موجب ممکن نیست که اسباب رسوایی دولت خود نشود . امنای مالیه ما خواهند گفت پول را در طهران حاضر کرده‌ایم ، اما نمی‌توانیم به فرنگستان بفرستیم . ننگ این عجز صد مرتبه بیشتر از نداشتن پول است . خیلی دول هستند که پول ندارند ، اما تا امروز هیچ دولتی دیده نشده است که سفرای خود را يك سال در فرنگستان گرسنه بگذارد ، و بعد با کمال اطمینان قلب بگوید ، من تکلیف خود را به عمل آورده‌ام ، پول حاضر است ، اما به حسن تدبیر ، امور تجارت را چنان مضبوط کرده‌ام ، که هیچ کس نمی‌تواند این پول را از طهران حرکت بدهد . خواهند گفت که حمل و نقل پول بر عهده مأمورین است .

اولاً این حرف را وزرای زنگبار هم جرأت نمی‌کنند بگویند . ثانیاً مأمورین چه کنند در صورتی که اولیای دولت ما تمام قدرت و هنر خود را صرف این کرده‌اند ، که جمیع شرایط زندگی این عهد را رد نمایند . صد يك قدرت وزیر مالیه را به من یا به يك شاگرد عربهای مصر بدهید ، در آن واحد ده کرویر پول را از يك سر دنیا به سر دیگر می‌فرستیم . بانك نساختیم خیلی خوب ، در این مسئله حقیقه علم و کفایت و دولتخواهی بزرگ به کار بردیم ، زیرا که هر گاه بیست کرویر پول به ایران می‌آوردند ، آن وقت پول از ایران کم می‌شد و رونق تجارت ما از میان می‌رفت . این ملاحظات حکیمانه همه صحیح بود ، و الحمدلله از بلیه بانك محفوظ ماندیم ، و از حسن اتفاق در فرنگستان چنان اسبابی فراهم آمد ، که تا ده سال دیگر هیچ کس قدرت اینکه حرف بانك ایران را به زبان بیاورد نخواهد داشت . حالا که از این بابت آسوده شده‌ایم ، چه عیب خواهد داشت که دولت علیه از برای جزئی حسابهای خارجه خود ، اقلای یکی از بانکهای تغلیس یا اسلامبول یا بمبایی را عامل خود قرار بدهد ، به همان طور که جمیع دول و جمیع تجار و بقالهای فرنگستان قراردادده‌اند . وزیر مالیات ما دو کلمه به یکی از بانکها بنویسد ، که فلان مبلغ فرانك در فلان موعده به فلان سفارت ایران بدهید ، و من معادل این مبلغ را در فلان وقت به شما می‌رسانم . رساندن بیست سی هزار تومان از تبریز به تغلیس ، یا به اسلامبول ، چه اشکالی خواهد داشت ؟ اگر اولیای دولت علیه در